

داستان تیمُور قاآن بن جیمْ گیم بن قوبیپلای قاآن
ابن ٹولوی خان بن چینگیز خان
و آن داستان بر سه قسم است

قسم اول

در تقریر نسب بزرگوار او و شرح و تفصیل خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت وقت منشعب گشتادند و صورت مبارک او و خاتونش و جدول شعب فرزندان.

قسم دوم

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهرزادگان و امرا در حال جلوس او ^{بن} سریر قاآنی و بعضی حکایات که از ابتدای عهد [همایون] او باز که مؤید باد تا غایت وقت حادث شده، و بعضی جنگها و فتحهای او که معلوم شده.

قسم سوم

در سیر و اخلاق پستدیده او و مثلها و بیلگها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در آن ملک واقع ۱۵ کشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست و متفرق و نامرتب هر کس و هر کتاب معلوم می شود.

قسم اول از داستان تیمور قاآن پسرزاده قوبیلایی قاآن در تحریر نسب او و شرح و تفصیل خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت [وقت هستند و] منشعبشده‌اند و صورت مبارک او و جدول شعب فرزندان او تیمور قاآن که او را اولجایشو قاآن نیز می‌گویند و بسیار سال سایه عدل و انصاف او بر [سر] کافه خلائق پاینده باد پسر چیم‌گیم بن قوبیلایی قاآن بن تولوی خان بن چنگ‌کیزخان است از خاتون بزرگین او گوکجین خاتون در وجود آمده، در [هوكار] پیل [که سال کاو باشد] موافق سنّة [ثلاث و سنتين و ستمائه] او را خواتین و قومایان بسیار هستند لیکن بواسطه بعد مسافت و انسداد راهها تا غایت وقت اسمی ایشان معلوم نگشته. خاتون بزرگترین را بولوغان خاتون می‌گویند از استخوان [بایاوت] و از او یک پسر دارد تاشی طایشی نام، و پسری دیگر دارد متابکن نام، [از خاتونی دیگر] و جدول شعب فرزندان و نبیرگان او بر این نمط است که ۱۵ اثبات می‌باشد.

قسم دوم از داستان تیمور قاآن

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شہزادگان
و امرا در حال جلوس او بر سریر قاآنی و بعضی حکایات
و حوادث که از ابتدای عهد همایون او باز که مؤبد و
مخلّد باد تا غایت وقت واقع شده و فتحها و جنگهای او
آنچه معلوم گشته است

مقدمه جلوس مبارک او

چون قوبیلائی قاآن در مورپن پیل که سال اسب است موافق سنّة
ثلاث و سیسین و سیستائه در گذشت، خاتون بزرگ پسر او جیم گیم
که مادر تیمور قاآن بود همان زمان با اتفاق امرای بزرگ بایان را
بر عقب تیمور قاآن روانه گردانیدند تا او را از حالت قاآن اعلام
داده باز آورد تا بر تخت پادشاهی نشیند. و تا مدت یکسال که
تیمور قاآن آنجا رسید، گوکجین خاتون مهمات و مصالح ملک را
می ساخت.

چون او به مبارکی بر سید قوریلتنای بزرگ شد و از عمان او
گوکچو و طوغان و برادرانش کملاء و پیسوون تیمور و این عم او
آنده اوغول پسر منکفلا و پسران آغزو قچی تیمور بوقا و ایچبل
بوقا و امرای بزرگ چون بایان چینگسنانگ و اوچاچاز نویان و
ثوقتاق و اولوگ و اولجای چینگسنانگ و التون چینگسنانگ و
داشمن آقا و جیرقلان و نالقو و آبیانی / از تنکوت؛ و باورقه [از]
او روغ ایشیگه و قوتو قو چینگسنانگ از قوم تاتار و آرقشون ترخان

چینگیسانک از او روغ بادای؛ و خواتین [چون] نمبوی خاتون و دخترش پکجین خاتون و منزپتائی و کوکجین خاتون و بولوغان خاتون و دیگر شهزادگان و امراء و خواتین که بندهم زدن جمله تقدیری و اطنابی دارد تمام حاضر شدند.

۵ و میان تیمور قآن و برادرش کمال که به سال از او سه ق بود بواسطه تخت و پادشاهی منازعت و مقالتی ظاهر شد. کوکجین خاتون که بنایت عاقله بود و کافیه با ایشان گفت که سچن قآن یعنی قوبیلای قآن فرموده است که هر که بیلگی چینگیز خان نیکو تر داند او بن تخت نشیند. این زمان شما هر یک بیلگی او بگویید تا ۱۰ بزرگان که حاضر اند ببینند که کدام بهتر می داند.

تیمور قآن چون بناایت فصیح و مقرر است بیلگهای نیکو به آیالنور پاکیزه تقریر می کند؛ و کمال چون پاره لکنی دارد و در آن باب او را نصابی کامل نه، در مباحثه از وی فرماند. همگنان با تفاق آواز برآورده که تیمور قآن بهتر می داند و نیکو تر تقریر می کند، سزاوار تاج و تخت او است؛ و در شهر کیمین قو در [شهر] ... بیل [موافق] سنۀ [آربَعَ وَ تِسْعَينَ وَ سِتِّمَائَهٖ] او را به مبارکی و طالع سعد بن تخت قانی نشاندند و عادات و رسومی ۱۵ که در این باب معهود است به تقدیم رسانیدند.

حکایت ترتیب مصالح مملکت فرمودن قاآن و فرستادن شهرزادگان و امرا به اطراف /

چون از کار طوی و عشرت فارغ شدند و آنچه رسوم تهنهیت است به اقامت رسانیدند. قاآن روی رای مبارک را به ترتیب کار لشکر و مملکت آورده و شهرزادگان و امرا را جهت ولایات و اطراف معین گردانید و وزرا و اصحاب دواوین را تعیین فرمود؛ و برادر مهتر خویش کملاً را از اموال موروث پدری نصیبی کامل بداد و به جانب قراخویش که حدود یوز تها و اوّردوهای چینگیزخان است [فرستاد]؛ و لشکرهای آنحدود در حکم او کرد و ولایات قراخویش و چینتاپی و شباؤچی و اوّنن که کلوران و کمکجیوت و سلینگه و ۱۰ قایالیق تا حدود قیرقیز و غزوی بزرگ چینگیزخان که آن را بوزفان قالدون میخواند تمامت او میداند؛ و اوّردوهای بزرگ چینگیزخان برقرار آنجاند و او محافظت مینماید؛ چهار اوّردوی بزرگ و پنج دیگر که تمامت نه باشد آنجا میباشند؛ و هر کس را آن جایگه راه نبود چه نزدیک غزوی است و صورتهای ایشان ۱۵ ساخته، همواره بخورات و غوالی میسوزانند.

و کملاً نیز آنجا جهت خود بتخانه‌ای ساخته است، و شهرزاده آنند را با سر لشکر [و اولوس] خویش فرستاد به ولایت تئنکوت و شهرزاده کوکچو و کورگوز را که داماد قاآن است به سرحد قایدو و دُوا فرستاد، و طوغان را با لشکری بهم نامزد متزی فرمود تا ۲۰ محافظت آن دیار میکند؛ و امیر اجیقی را با لشکرش به سرحد قراخوجه فرستاد؛ و راه صاحب دیوانی برقرار بر بایان فتحیان مقرر داشت؛ و چون لقب سید اجل پیش تازیکان خود اعتباری تمام داشت و مُغول نیز دیده بودند که وزیر بزرگ را به آن لقب

می خوانند، نزد ایشان آن لقب معتبرترین القاب و اسمی است؛
بدان سبب که بایانِ فنجانگ را از راه اعتبار و تمکین سید اجل
خوانند؛ و این زمان وزیر بنایت بزرگ و ممکن است؛ و به اتفاق
اولجایی ترخان و تک فنجانگ و ملوینه و عبدالله فنجان و امیر
خواجه سمهی و قطب الدین سنجنگ و مسعود لنجهون کارهای
[بزرگ] دیوانی می سازند و به تدبیر امور ممالک اتفاق می کنند؛
والسلام.

۱۰ حکایت شهزاده آنده پسر منکقلان بن قوبیلای قآن
که در ولایت تنگقوت پادشاه است و مسلمان شده و ذکر
بعضی احوال آن ولایت و شرح حال مملکت او
۱۵ شهزاده آنده پسر منکقلان است که منکقلان پسر سوم قوبیلای
قآن بود [برادر مهتر نوموغان که او را شهزادگان که در چربیک
دفع قایدو مصاحب او بودند مخالفت کرده بگفتند و پیش اوروغ
چوچی فرستادند؛ و چون تودامونگکه پادشاه آن اولوس شد او را
۲۰ تمیید عذر کرده با پیش قوبیلای قآن فرستاد و هم بدان نزدیکی
در گذشت]. بعد از وفات قوبیلای قآن.
تیمۇر قاان لشکری که قوبیلای قآن به منکقلان داده بود و
ولایت تنگقوت که به وی تعلق می داشت برقرار به آنده ارزانی
داشت. و تنگقوت مملکتی بزرگ با ملوو و عرض است و به زبان
۲۵ ختایی آن را خواشی گویند یعنی رو دخانه بزرگ مغرب؛ و جهت
آنکه آن ولایت بر جانب غربی ختایی افتاده پیش ایشان به این اسم
موسوم شده. و شهرهای بزرگ آنها که تختگاه پادشاهان ایشان
می باشد بدین تفصیل است: کېنجانفو، قمچیبو، ارقانی، خلجان،

آق‌بایلیغ؛ و در آن ملک بیست و چهار پاره شهر بزرگ است و اکثر اهل آنجا مسلمان‌اند و [لکن] برزیگران و دهائین ایشان بت پرست‌اند و اشکال ایشان به ختاییان ماننده؛ و پیش از این مال به پادشاهان ختایی می‌دادند؛ و شهرهای ایشان را نامهای ختایی نهاده‌اند و آیین و رسوم و یاساقد و یوسون ایشان بهم ماننده ۵ [است].

و پدر آنده منگقلان را چون فرزند کمتر می‌زیست، آنده به مسلمانی ترکستانی مهتر حسن آفتاچی نام سپرد تا بپورد. و زن آن مرد زلیخا نام او را شیر بداد و بدان سبب مسلمانی در دل او راسخ و مستحکم / شده و قرآن آموخته و خط تازپکی بخایت نیکو ۱۰ /^{۴۳۳} می‌نویسد، و همواره روزگار او به طاعات و عبادات معروف می‌گرداند، و قرب صد و پنجاه هزار لشکر مُغول که به وی تعلق می‌دارد اکثر را مسلمان گردانید.

و سرتاق نام از امرای [او که] منکر اسلام بود به بندگی قaan رفت و شکایت کرد که آنده همواره در مسجد می‌باشد و به نماز و ۱۵ روزه و [قرآن خواندن مشغول؛ و بیشتر مُغول بچگان را سنت کرد و اکثر لشکر را در اسلام آورد. قaan از آن حکایت بخایت برنجید و جیرقلنگ و جیرتقو را که برادران اند و مقدم قوشچیان بفرستاد تا او را از طاعت و عبادت منع کند؛ و مسلمانان را از پیش او بازدارند و بر سُجّدَه بیت و پُخور سُوزانیدن در بتخانه ترمیج ۲۰ کنند. آنده انکار کرد و تشنبید و گفت: [بت] مصنوع آدمی است چگونه سجده او کنم؟ آفتاب که آفریده خدای بزرگ است و جان عالم جسمانی و سبب حیات و نمای حیوان و نبات هم روا ندارم او را سجده کردن، پس چگونه صورتی مجسم که آدمی ساخته سجده کنم؟! [من] سجده کسی را کنم که مرا و قaan را آفریده. ۲۵

قاآن از آن [سخن عظیم] در خشم شد و فرمود تا او را محبوس کردند؛ او همچنان بر اسلام و ایمان نصیر و ثابت بود و می‌گفت پدران ما همه موحد بودند و خدای را به یگانگی می‌دانستند [و می‌پرستیدند]، لاجرم به برکت آن اعتقاد نیکو خدای قدیم همه روی زمین را به ایشان ارزانی داشت و ایشان را پادشاه و سرور آدمیان گردانید تا سر بلند و گردن افزار شدند و هرگز بت را سجده نمی‌کردند. قاآن او را حاضر گردانید و پرسید که اگر خواهی دیده‌ای یا الہامی روی نموده یا کسی ترا به مسلمانی رهنما بی کرده بگو تا من نیز رهنما بی کنم. آنندۀ گفت: خدای بنزگش من را رهنما بی کرده است به معرفت خود. قاآن گفت: ترا آن راه دیو نمود. جواب داد که اگر من را دیو راه نمود، غاز آن را که آقای من است که راه نمایی کرد؟! قاآن خاموش گشت و فکری می‌کرد.

گوچین خاتون به طریق نصیحت با وی گفت که دو سه سال است تا بر تخت نشسته‌ای و ملک هنوز قرار نگرفته، و آنندۀ لشکر ۱۵ بسیار دارد و تمامت آن لشکرها و اهل ولایت تئکفوت مسلماناند و منکر این حال، و به ولایت یاغی نزدیک، مبادا [که] دل دگر گون کند؛ الزام او را مصلحت نیست، خود داند با مذهب و ملت خویش. قاآن دانست که آن نصیحت از روی اشفاع است، او را بیرون آورد و دلداری کرد و استمالت و تشریف داد، با سرلشکر ۲۰ و مملکت تئکفوت فرستاد و هر چند آنندۀ از کودکی باز مسلمانی در خاطر داشت و می‌ورزید، لیکن غلو و مبالغه در آن باب وقتی کرد که شنید که پادشاه اسلام غاز آن خلّد ملکه مسلمان و موحد و پاک دین بیقین شده و در ایران زمین تمامت مُفولان را مسلمان گردانیده و بتها را شکسته و بتخانه‌ها خراب کرده، او نیز به تقلید او در تقویت ۲۵ دین اسلام کوشید. و از حال آنندۀ و لشکر او قیاس می‌توان کرد

که عماقیریب در آن ولایتها کار مسلمانی به کمال بررسد و به حکم [قرآن]: **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا**، گروه گروه درآیند و مسلمان شوند و مؤمن و موحد و پاک دین گردند.

و پسران و پسرزادگان مهتر حسن مذکور هندو و دولتشاه و حمید و جمال آقا و محمد آقتاچی تمامت معتبر و معظم اند و بعضی ۵ از ایشان پیش مادر تیمور قاآن مقرب، و در تقویت دین اسلام می‌کوشند. و بعد از این حال در ان چندسال آئنده به اسم قوریلیانی به خدمت قاآن رفت و او را عزیز و موق داشت، و او مسلمانی را اظلهار تمام کرد. و چون قاآن اسلام پادشاه اسلام غازان خان خُلَّدَ مُلْكَهُ شنید پسندیده داشت و گفته آئنده در مسلمانی پیرو غازان ۱۰ گشته است، او نیز چنانچه خاطرشن خواهد مسلمانی کند، چه اندیشه کردم مسلمانی راهی و دینی نیکو است. بدان سبب آئنده در مسلمانی زیادت کوشید [و مبالغت تمام کرد] و دیگر باره با سر ملک تَنَكُّوتْ و لشکر آمد و آن را بکلی او می‌داند؛ و هرچند نواب و بیکُچیان قاآن بر سر تَمَغَاها آنجامی باشند، لیکن اکثر مال [آنجا] ۱۵ در وجه لشکر او صرف می‌شود و زیادت چیزی به دیوان نمی‌رسد. و این زمان سَرْتَاق نیز [که] منکر اسلام بود و آینه‌ای آئنده مسلمان شده، و از امرای بزرگ او یکی او است و یکی دیگر مُنْگلی نام / که او نیز مسلمان است.^{۱۴۳۴}

و آئنده این زمان همانا سی ساله باشد، تمام گندم‌گون است و ۲۰ ریشی سیاه دارد و بالایی کشیده و تمام گوشت؛ و او را پسری است اُرُوگْ تیمور نام، و در اولوسِ خویش بر تخت پادشاهی مستقر و متمکن، و در اورزوهای او مساجد زده و همواره به قرآن خواندن و عبادت مشغول [است]. بعد از جلوس مبارک تیمور قاآن به مدت چهار سال دُوا پسر بَرَاق با لشکری بهم به قصد ۲۵

پادشاهزادگان و امرای مذکور که سرحد ممالک [تیمُور] قاآن می‌دانند روانه شد؛ و چنانکه عادت لشکر باشد در هر شبیه‌ای قراؤلی نشسته و از شبیه‌آجیقی و چوبایی که در منتهی حد غربی اند تا شبیه موقلی که به جانب مشرق است یائمه بسته و پیگان نشسته، ۵ و در آن وقت به یکدیگر خبر فرستادند که سیاهی لشکر می‌نماید. و اتفاقاً شهزادگان کوکپو و جونگقور و ننگیادای جمع شده بودند و طوی کرده، به عشرت و شراب مشغول، شبینگام خبر رسید و ایشان مست و بی‌هوش افتاده [بودند] و برنتوانستند نشست. ۱۰ کورگوز کورگان دامااد تیمُور قاآن با لشکر خویش برنشست و علی الفور یاغی برسید. و چون ایشان اعمال نموده بودند و بعضی لشکرهای دست راست و چپ بی‌خبر و راه دور، بهم نپیوستند، و دُوا [پسر براق] با لشکر خویش بر کورگوز افتاد، و ۱۵ با او زیادت از شش هزار مرد نبود، طاقت مقاومت با دوا نداشت، منهزم شد و روی به کوهی نهاد. یاغی بر عقب او برفت، او را پگرفتند و خواستند که بکشند. گفت من کورگوزام دامااد قاآن و امیر لشکر.

دوآ فرمود تا او را نکشند [و نگاه دارند]. و منهزمان لشکر با پیش قاآن رفتند، و کوکپو عم قاآن چون بهجهت اعمال به لشکر نرسیده، [ترسیده] در گوشه‌ای محترز و متوقف می‌بود. چند نوبت ۲۰ او را طلب داشتند و نمی‌آمد. آخر الامر قاآن شهزاده آجیقی را فرستاد تا او را استمالت داده بیاورد. و چون لشکر گریخته به بندگی قاآن رسیدند، از آن امرای گریخته، جونگقور و ننگیادای را گرفته و بند کرده، و فرمود که چگونه تهاون نموده‌اید [و تعلل ۲۵ جایز داشته‌اید]؟! و چون لشکر گریخته و دُوا با لشکر خود در آن حدود بود، هم در آن حال شهزادگان یوبوکور و اولوس بوقا و امیر

دُورْدَقَه که در چاغ قوبیلائی قاآن گریخته پیش قایدُو رفته بودند و
قایدُو ایشان را پیش دُوا فرستاده، در آن وقت کنگاچ کرده از
دُوا برگردیدند و با دوازده [هزار لشکر] به جانب تیمُور قاآن
آمدند. و چون قاآن شنید که ایشان می‌رسند اعتماد نکرد. چه
دُورْدَقَه یک نوبت در چاغ قوبیلائی قاآن باز آمده بود و شهرزادگان
مذکور را با خود برده، بدان سبب جیرتُو و مبارکشاه دامغانی و
ساتُوق را با آجیقی بهم برای فرستاد تا ایشان را بیارند.

یُوبُوقُور و دُورْدَقَه هردو بر سیدند و اولُوش بُوقَا را با خانه‌ها
بهم در حدود قراقوزوم پگداشتند تا آهسته بر عقب می‌آمد.
قراقوژوم را غارت کرده بازار و اتباعها را به تاراج داد. چون به
پندگی قاآن رسیدند او را در گناه آورد که بر سر مرقد چپنگکیز
خان چنین حرکتی کرده‌ای، و او را مقید و معبوس کردانید. او
عذر آورد که گریخته آنجا رسیدم و لشکر دُوا بر عقب می‌آمد، با ما
آمیخته شدند و غارت کردند. عذر مسموع نیفتاد. طایکی خاتون
آسوتاه و پسر او خیشِنگ که قاآن با ایشان بنایت به عنایت بود،
او لُوش بُوقَا [را] برادر آسوتای شفاعت کردند و اولُوش بُوقَا را
خلاص دادند، لیکن بر وی اعتماد نکرد و به هیچ جنگی نفرستاد و
فرمود که ملازم تخت باشد. و یُوبُوقُور را بنواخت و فرمود که او
را گناهی نیست؛ و با امیر دُورْدَقَه در خشم بود و فرمود که او را
به یاسا رسانیدند، چه [او] دو نوبت گریخته است.

۲۰ او بگریست و گفت از قوبیلائی قاآن بترسیدم و بگریختم، و
مادام که آنجا بودم هرگز به جنگ نرفتم و قصد لشکر قاآن نکدم.
و چون تیمُور قاآن شد، این زمان که فرستت یافتیم با این
شهرزادگان کنگاچ کرده آدمد و لشکری زیادت از آنچه برده بودم
آوردم به نیت آنکه کوچ دهم؛ اگر مرا سیور غامپشی فرماید تا

همین لشکری که آورده‌ام و دیگر لشکر که فرماید بسیگیرم و از عقب دُوا بروم و مجازات آنچه رفته به تقدیم رسانم، و یمکن که کُورْگُوز را بازتوانم است. اما آن سخن را عرضه داشتند و شفاعت گردند. قاآن / نیز از سرگناه او درگذشت و فرمود که برود؛ و ۴۳۵/ ۵ با لشکری مرتب او را روانه گردانید و فرمود که یوبُوقور نرود، و او نیز شفاعت کرد و گفت که ما جهت کوچّدادن آمده‌ایم تمامت متعلقات ما اینجا باشند و ما برویم، چه بر احوال [آن] ملک و لشکر واقعیم، باشد که به دولت قاآن [مکافات] آن قضیه بهجای آوریم. یوبُوقور را نیز تشریف داد و دلداری کرد و با تفاق روانه شدند. ۱۰

و دُوا باستظهار [آنکه] یک لشکر را زده، از سرِ فراغت آهسته آهسته می‌رفت به اندیشه آنکه به اُورْدوهای خود رود، و لشکر را به شپه‌ها و سرحدهای آنندۀ و آجیقی و چوئائی که به حدود قراخوچه‌اند بفرستد، بر ایشان هجوم کرده برماند و بگریزاند. در این حال که لشکر از هم جدا می‌شندند بر کنار آبی بزرگ که از آن خواستند گذشت. یوبُوقور و اولوْس بُوقا و ذورْدَه ناگاه درآمدند و دُوا و لشکرش را بزندند و بسیاری را بکشند و بسیاری را غرقه گردانیدند، و هرچند سعی نمودند کُورْگُوز را به دست نتوانستند آورد، لیکن داماد دُوا... نام را بگرفتند و مظفر ۲۰ و منصور مراجعت نمودند. قاآن ایشان را بنواخت و سُیورْغامپشی فرمود. بعد از آن امراء اندیشه کردند که داماد او را رها کنند تا باشد که او نیز داماد قاآن را باز فرستد. و در آن چند روز از نزد دُوا ایلچیان آمدند و پیغام آوردنند که ما کاری کردیم و مکافات یافتیم؛ اکنون کُورْگُوز پیش ماست و داماد ما پیش شما و کُورْگُوز ۲۵ نیز نُوگُری به ایشان فرستاد و پیغام داد که به سلامتم لیکن نُوگُر

ندارم و بی برگئ و نوا، دو سه نوگر و چیزی جهت من بفترستید.
چهار امیر از آن او با مال و نعمتی فراوان روان گردانیدند با
داماد دُوا بهم، تا آنجا رسیدن ایشان کُورگوز را کشته بودند و
بهانه آوردند که ما او را پیش قایدُو فرستادیم و او در راه وفات
یافت. والسلام.

۵

حکایت مصاف دادن لشکر قaan با لشکر قایدُو
و دُوا دو نوبت و زخم رسیدن به قایدُو و هلاک او بدان
و بعد از آن [بایان] پسر قونیجی که از اورُوغ اُوزَدَه بود و
این زمان پادشاه اولوُس است و از جمله عمزادگان او کُویلُك یاغی
شده و التجا به قایدُو و دُوا کرده و چند نوبت میان ایشان جنگ ۱۰
افتاد چنانکه در داستان چوچی خان شرح داده شد. ایلچی به خدمت
قاآن فرستاد که لشکر شما از آنجا بیکبار برنشینند و از طرف
شرق شاه بدخشنان که همواره از ایشان در زحمت است، و از طرف
غرب لشکر پادشاه اسلام خُلَّد مُلکه هرآینه مدد کنند و از جوانب
دُوا و قایدُو را در میان گیریم و بیکبارگی تدارک این کار کنیم. ۱۵
چون آن کینگاچ در خلوت می کردند، کوکبین خاتون مادر قaan
گفت: در ممالک ختایی و نئگیاس اولوُس مَا بسیار است و ولایت
قایدُو و دُوا [دور]، اگر [تو] برنشینی مدت یک دو سال باید تا
آن کار به یکسو شود، مبادا که در میانه خللی ظاهر گردد که تدارک
آن به روزگار دراز نتوان کرد. حالی صبر باید کرد و جواب بر آن ۲۰
جمله فرستاد که ما بر این سخن ایم، منتظر اعلام می باشید. از آن
جهت توقفی نمودند.

بعد از آن به دو سه سال در شهر سنه...، لشکر [قاآن] بدان

عزیمت متوجه قایدُو و دُوا شدند و به طرفی که به قایدُو تزدیک بود روانه گشتند [و بهم رسیده] جنگی سخت کرده، قایدُو را زخم زدند و لشکر او را به هزیمت کردند. چون دُوا دورتر بود، بعد از چند روز برسید و دیگر باره مصاف دادند و جنگی سخت کردند و دُوا را نیز زخم زدند، و قایدُو به آن زخم که خورده بود نماند؛ والسلام.

حکایت خیانت امرا و وزرای قaan

در باب جواهر و مرضعات که از بازرگانان خریده بودند

و شفاعت کردن تتبّه بخشی / و خلاصی دادن ایشان را

- ۱۰ تتبّه بخشی [تبّتی] که در داستان قوبیلای قaan شرح احوال او داده شد پیش تیمور قaan نیز بغايت معتبر است و از جمله حکایات اعتبار او يکی آنکه وقتی بازرگانان جراهر و مرضعات بسیار آورده بودند و به قaan می فرخوختند، امرا و وزرا و دلالان حاضر شدند و به مبلغ شصت تومان بالش قیمت کردند و بهما از خزانه ۱۵ بستند؛ و تجار قرب پانزده تومان از آن جمله بر امرا و وزرا خرج کردند؛ و امیری بود که او را مُقْبِل فنگجان می گفتند. پیش از آن دیگر امرا عرضه داشته او را معزول گردانیده بودند، و قaan او را به راه تُوتَّفاُلی که به زیان ختایی لِنْكُشْقِپش گسویند نصب ۲۰ گردانیده بود؛ و دو دلال بودند که دلالان دیگر ایشان را به کاری نمی گذاشتند. آن دو دلال با آن امیر گفتند که آن مرضعات زیادت از سی تومان نیزد.

مُقْبِل آن سخن را عرضه داشت. فرمان شد تا نوبت دیگر قیمت

کنند. شهاب الدین قُنْدُزی را که چینگسازگ شهر چینگسائی بود و

معزول گشته حاضر گردانیدند و به سی ٹومان قیمت کرد. قaan فرمود تا بازرگانان و دلالان را بگرفتند. ایشان معرف شدند که هن امیری را چند داده‌اند. بدآن سبب اسرا و وزرا را نیز بگرفتند، و دوازده نفر بودند. داشمن چینگساڭچى و طۇينە و سازبان و پېقىمىش و تىكەفتىجان و عىسى فەنجان كەلتەپىچى و بايئىچاڭ بىرادر بىيان ۵ فەنجان و شمسالدین قۇندۇزى و چەھار فەنجان دىگر تمامت را در ديوان خانه در شىنگ [در] زندان کردند و حکم شد که تمامت را بکشتند.

خاتونان و متعلقات ایشان به شفاعت پیش گوکچین خاتون رفته‌ند، و او سعی نمود تا ایشان را خلاص دهد، میسر نشد. بعد از ۱۰ آن به تئبە بەخشى التجا نمودند و اتفاقاً در آن چند روز ستاره ذوذوا به برا آمده بود. بدآن سبب تئبە بەخشى پیش [تیمۇر] قaan فرستاد. جهت يالبازمېشى ذوذوا به تیمۇر قaan آنبا رفت. بەخشى گفت که چهل زندانی را خلاص می‌باید کرد، و بعد از آن گفت صد زندانی دیگر را می‌باید بخشید؛ و بدآن سبب ایشان رهابی ۱۵ یافته‌ند. بعد از آن عرضه داشت تا شاه يەرلەپ بە ممالک روانه گردانید.

قاان هفت روز در بختانه يالبازمېشى کرد، آنگاه بیرون آمد و ۲۰ آن جماعت را با سر آشغال و أعمال خویش فرستاد؛ و آتیاع و آشیاع ایشان جمله شادمان گشتند، لیکن سی ٹومان [بالش] بهای مرصنمات که زیادت داده بودند بازستندند، والسلام.

قسم سیوم

در سیر و اخلاق پستدیده او و مثلاها و بیلگها و حکمهای
نیکو که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در
آن ملک واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست
و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هر کس معلوم شده.^{۴۳۷/}

۵